

مقدمه:

در میان بزرگان شعر عرفانی فارسی، زندگی هیچ شاعری، به اندازه زندگی عطار در ابر ابهام نهفته نمانده است. اطلاعات ما در باب مولانا صد برابر چیزی است که در باب عطار می دانیم. حتی آگاهی ما درباره سنائی، که یک قرن قبل از عطار می زیسته، بسی بیشتر از آن چیزی است که درباره عطار می دانیم. نه سال تولد او به درستی روشن است و نه حتی سال وفات او. و شاید همین پوشیده ماندن در ابر ابهام، خود یکی از دلایل تبلور شخصیت او باشد.

در این تحقیق سعی شده تا در بیان حوادث و تاریخ رویداد آن ها از منابع معتبر استفاده شود. اما با این حال، همانطوری که گفته شد، باز هم با اطمینان نمی توان درباره صحت و سقم آن ها صحبت کرد.

زندگانی عطار:

یکی از سرآمدان شعر و ادب فارسی، عطار نیشابوری است. مورخان و محققان، نام او را "محمد" و لقبش را "فرید الدین" و کنیه اش را "ابوحامد" نوشته اند. او همچنین به همنامی خویش با حضرت رسول(ص) اشاره می کند:

از گنه رویم نگردانی سیاه حق هم نامی من داری نگاه

در اشعارش بیشتر به "عطار" تخلص نموده و گاهی هم "فرید" را که بی گمان مخفف لقب اوست - برای تخلص شعری خود برگزیده است. نام پدر عطار هم ابراهیم و کنیه او ابوبکر است و بعضی به اشتباه، جز این نوشته اند. مادر او هم چنانکه از فحوای کلام عطار بر می آید، زنی اهل معنی و خلوت گزیده بوده است. عطار در وصف مادر خود سروده است.

اگرچه رابعه صد تهمتن بود	ولیکن ثانبه این نیک زن بود
چنان پشتم قوی داشت آن ضعیفه	که ملک شرع را روی خلیفه
نبود او زن که مرد معنوی بود	سحرگاهان دعای او قوی بود

فریدالدین محمد، همزمان با گذراندن دوران مکتب و آشنایی با دانشهای عصر، در عطاری پدر، اسرار حرفه او را می آموخت. در سالهای نوجوانی، عشقی مرموز او را به سوی زندگی صوفیانه می کشاند. مدرسه و عطاری پدر، هر دو برایش جاذبه داشت و می توانست او را به آفاق و عزلت و گوشه نشینی، که راه صوفیان و طریق اولیاست، بکشاند.

فریدالدین محمد که نزد عالمان و مدرسان آن زمان، دانشهای رایج عصر را از فقه و قرآن گرفته، تا طب و فلسفه آموخته بود، از مدرسه رخت به عطاری پدر کشید و در آنجا، فرصت تازه ای برای شناخت داروها، درمان بیماریهای شایع و آشنایی با درد و رنج طبقات فرودست شهر و روستا یافت. استفاده از این مجال، وی را به نیک و بد زندگی همگان آشنا ساخت. مطالعه کتابهای پزشکی و داروشناسی، شناخت را که لازمه مهارت در حرفه او بود بر وی لازم کرد و برای گردآوردن گیاهان دارویی به جستجو در کوه و صحرا واداشت. عطار هرچه بیشتر در این زمینه مطالعه می کرد، مهارت افزونی می یافت و بر رونق و اعتبار عطاری پدر می افزود و از همانجا بود که به "عطار" شهره شد.

شیخ عطار در این داروخانه - عطاری - به کار طبابت می پرداخته است:

به داروخانه پانصد شخص بودند که در هر روز نبض می نمودند

ظاهراً اشتغال به کار طبابت و اداره کردن داروخانه ای پر رونق که هر روز پانصد شخص در آنجا نبض می نمودند، عطار را از هر کس بی نیاز می کرد:

بمحمد!... که در دین بالغم من به دنیا از همه کس فارغم من

هر آن چیزی که باید بیش از آن هست چرا یازم به سوی این و آن دست؟

و به همین سبب است که شیخ زبان به مدح شاهان نیالود و قدر و منزلت سخن را نکاست و لطافت شعر خود را به دون همّتی تیره نساخت:

لاجرم اکنون سخن با قیمت است مدح منسوخ است و دقت حکمت است

دل ز منسوخ و زممدوحم گرفت ظلمت ممدوح در روحم گرفت

تا ابد ممدوح من حکمت بس است در سر جان من این همت بس است

گرایش او به تصوّف:

دولتشاه و جامی و دیگر تذکره نویسان، برای ورود شیخ به حوزه عرفان و پیوستن او به حلقه صوفیان، داستانی بافته و ساخته اند که قابل قبول نیست.

دولتشاه می نویسد: "شیخ روزی خواجه وش بر سر دکان نشسته بود و پیش او غلامان چالاک کمر بسته، ناگاه دیوانه ای بلکه در طریقت فرزانه ای به در دکان رسید و تیز تیز در دکان او نگاهی کرد بلکه آب در چشم گردانیده آهی کرد، شیخ درویش را گفت: چه خیره می نگری؟ مصلحت آن است که زود درگذری. دیوانه گفت: ای خواجه من سبکبارم و بجز خرّقه هیچ ندارم.

ای خواجه کیسه پر عقاقیر^۱ در وقت رحیل چیست تدبیر؟

من زود از این بازار در می توانم گذشت؛ تو تدبیر ائقال^۲ و احمال خود کن! و از روی بصیرت فکری به حال خود کن. گفت: چگونه می گذری؟ گفت: این چنین و خرّقه از بر کنده، زیر سر نهاده جان به حق تسلیم کرد. شیخ از سخن مجذوب پر درد گشت و دل او از خشکی بوی مشک گرفت. دنیا بر دل او همچون مزاج کافور سرد شد و دکان را به تاراج داد و از بازار دنیا بیزار شد. بازاری بود، با، زاری شد. در بند سودا بود، سودا در بندش کرد. نه که این سودا موجب اطلاق است و مخرب بارنامه و طمطراق."

و بنابه روایت جامی، سبب گرایش عطّار به تصوّف آن بود که: "روزی در دکان عطّاری مشغول و مشغوف معامله بود. درویشی آنجا رسید و چند بار شیء^۳ الله گفت. وی به درویش پرداخت، درویش گفت: ای خواجه تو چگونه خواهی مرد؟ عطّار گفت: چنانکه تو خواهی مرد. درویش گفت:

^۱ عقاقیر: گیاهان داروئی

^۲ بارها، رخت های مسافر

تو همچون من می توانی مرد؟ عطار گفت: بلی. درویش کاسه چوبین داشت، زیر سر نهاد و گفت: الله و جان بداد. عطار را حال متغیر شد و دکان بر هم زد و به این طریق درآمد.

همانگونه که اشاره شد، این سخنان به دلایلی قابل قبول نیست. نخست آنکه شیخ عطار از آغاز عمر و زمان کودکی به سخن صوفیان متمایل بوده است و ایشان را دوست می داشته است و این مطلب از مقدمه تذکره الاولیا حاصل است.

دو دیگر آنکه وی مصیبت نامه و الهی نامه را در داروخانه به نظم کشیده و این هر دو منظومه، به اسرار معرفت و رموز طریقت آمیخته است و قطعاً عطار به هنگام سرودن آنها رسوخی در تصوف داشته و گامها در سیر و سلوک عرفانی برداشته است. چنان که خود گوید:

مصیبت نامه کاندوه جهان است	الهی نامه کاسرار عیان است
به داروخانه کردم هر دو آغاز	چه گویم زود رستم زان و این، باز

مسلك عطار:

در این مورد نیز چون موارد دیگر اختلاف نظر بسیار وجود دارد:

برخی گفته اند عطار بدون پیر و مرشد بوده است و در اصطلاح او را اویسی خوانده اند- عطار خود به درجه والایی از کمال معرفت دست یافته است - ، اما عطار با این رباعی دل انگیز خود را معرفی میکند که:

هرکه بی پیری از این جا دم زن	کار بیرون از حکایت نبودش
در پی پیری برو تا پی بَری	کان که تنها شد کفایت نبودش

با وجود این، شیخ عطار در شعرهایش خود را بیش از همه رهرو حضرت رسول اکرم(ص) می داند تا جایی که باب دوم کتاب مختارنامه خود را، در نعت سیدالمرسلین(ص) اختصاص داده است و می گوید:

چون هست شفیع، چون تو صاحب کرمی کس را نبُود در همه آفاق غمی
گر رنجه کنی از سر لطفی کار همه عاصیان بسازی به دمی

برخی نیز او را به سلسله شیخ ابو سعید ابو الخیر انتساب داشته اند، چون در اشعارش بیش از همه برای او احترام و تکریم قائل بوده است:

عطار در بقای حق و در فنای خود چون بو سعید مهنه نیاید مهینه ای

و یا:

آنچه در قعر جان همی یابم مغز هر دو جهان همی یابم
طرفه خاری که عشق خود گل اوست در ره خاوران همی یابم
از دم بو سعید می دانم دولتی کاین زمان همی یاب

همچنین در آثار دیگر خود نیز از او به نیکی یاد می کند.^۱

و برخی نیز معتقدند، عطار قسمتی از عمر خود را بر رسم سالکان طریقت در سفرها گذرانیده است و در همین سفرها به خدمت مجد الدین بغدادی رسیده و از او کسب فیض کرده و شاید مرید رکن الدین اسحاق و یا قطب حیدر نیز بوده است.

دین عطار:

از ظاهر آثار عطار بر می آید، او بر مذهب اهل سنت بوده است. اظهار ارادت فراوانی که عطار نسبت به خلفای سه گانه و شافعی و ابو حنیفه در مثنوی خسرونامه و کتاب الاولیاء دارد، به نحوی است که تردید در مذهب او را از بین می برد و جایی برای تأویل باقی نمی گذارد. صدیق مطلق آن که پس مصطفی به حق شایسته تر از او نبود هیچ پیشوا

^۱ در تذکره الاولیاء از او اینگونه یاد می کند: آن فانی مطلق، آن باقی بر حق، آن محبوب الهی، آن عشق نا متنی، آن نازنین مملکت، آن بستان معرفت، آن عرش فلک سیر، قطب عالم ابو سعید ابو الخیر- قدس... سره - پادشاه عهد بود بر جمله اکابر و مشایخ، و از هیچ کس چندان کرامت و ریاضت نقل نیست که از او، و هیچ شیخ را چندان اشراف نبود که او.

فاروق اکبر آن که چو طاها وهو شنید درهای وهوی آمد و شد صید طاوها
میر سوم خلاصه دین آن که در کشید آب حیات معرفت از کوثر حیا
که "صدیق"، لقب ابوبکر، و "فاروق"، لقب عمر، و "میر سوم"، مقصود عثمان بن عفان است.

با این حال نسبت به خاندان اهل بیت خصوصاً مولی الموحدین علی بن ابیطالب (ع) اخلاص و ارادتی توأم با صدق نیت و حسن اعتقاد دارد.

ز مشرق تا به مغرب گر امام است امیر المؤمنین حیدر تمام است
پیمبر گفتش ای نور دو دیده ز یک نوریم هر دو آفریده

و همین اخلاص و ارادت او سبب شده است تا قاضی نورالله شوشتری به اشعار او تمسک جوید و او را در زمره شیعیان بداند.

عطار را بر هر مذهبی که بدانیم باید او را مردی مخلص و مؤمن، خداشناس و خداترس، زاهد و عاشق و سالک و اصل دانست.

آثار عطار:

عطار یکی از درازنویس ترین شعرای ایران است و شعر بسیار گفته و بدین جهت خود را "پرگوی" و "بسیارگوی" خوانده است.
در مصیبت نامه می گوید:

از ازل چون عشق با جان خوی کرد شور عشقم این چنین پرگوی کرد
و همچنین در منطق الطیر می گوید:

من به بیهوده شدم بسیار گوی وز شما یک تن نشد اسرار جوی
با دلم گفتم که ای بسیار گوی چند گویی تن زن و اسرار گوی

برای عطار آثار بسیاری را بر شمرده اند که گاهی تعداد آن ها به ۱۹۰ اثر می رسد و بعضی نیز تعداد آثار او را برابر تعداد سوره های قرآن، یعنی ۱۱۴، دانسته اند - و شاید دلیل وجود اشعار بی

محتوا که به وی نسبت داده شده است همین باشد - اما آن تعداد از آثار که مسلماً متعلق به اوست و خود نیز در مقدمه "مختار نامه" و "خسرو نامه" به آن ها اشاره کرده هشت اثر است که عبارتند از: الهی نامه، اسرار نامه، خسرو نامه، مصیبت نامه، منطق الطیر یا مقامات الطیور، دیوان قصائد و غزلیات، مختار نامه (مجموعه رباعیات) و بالاخره تنها اثر منشور او یعنی تذکره الاولیاء.

او همچنین در "خسرو نامه" از دو اثر دیگر خود یعنی "جواهر نامه" و "شرح القلب" نام می برد که متأسفانه اثری از آنها در دست نیست.

جواهر نامه من بر زبان است ز شرح القلب من جان در میان است

در ذیل مختصراً به شرح برخی از آثار وی می پردازیم:

منطق الطیر: "منطق الطیر" یا "زبان مرغان" که آن را "مقامات الطیور" هم خوانده اند، یکی از برجسته ترین آثار عرفانی در ادبیات جهان است و شاید بعد از مثنوی شریف جلال الدین مولوی هیچ اثری در ادبیات منظوم عرفانی در جهان اسلامی به پای این منظومه نرسد.

داستان سفر مرغان برای دیدار شاه مرغان سیمرغ، که در دور دست های جهان بی نشان است، اساس و بن مایه سخن عشق و محبت و اراده و همت و رنج و ناکامی عاشق سرگشته، و بی نیازی و مشتاقی معشوق مهجور است که عطار از زبان هدهد، بلبل، طوطی، طاووس، بط، کبک، همای، باز، بوتیمار، کوف، صعوه، و مرغانی دیگر، و شاه مرغان سیمرغ، به میدان سخن می گذارد و رمز و رازهای عشق و عاشقی و گذشت و بلاکشی و صبر و توکل و تسلیم و بی نیازی و سرگشتگی عاشق و هم، یگانگی و پیوستگی ازلی و ابدی عاشق و عشق و معشوق را بیان می دارد. و چون دیدار سی مرغ و سیمرغ پس از رنج بسیار صورت می پذیرد، داستان هایی در عشق و دل دادگی و مهر و محبت و راز و نیاز و داد و ببداد آدمی، جداگانه و ناپیوسته با قطعاتی منظوم، حکایت در حکایت باز می گوید.

"مقامات طیور" ما چنان است که مرغ عشق را معراج جان است

این "مقامات طیور" یا "منطق الطیر" که به گفته سراینده عارف حکیمش عطار نیشابوری در "معراج جان" نامیده شده است، از فرهنگ و ادب و فکر و اندیشه ایرانی سرچشمه گرفته است و نمونه دلکش وصف در "خرد مینوی" است و راه رسم دلدادگی و آزادگی و خدمت و طاعت و گوهر والای شرف انسانی و آزمون های سخت زندگی و چاره ورزی و دانش و بینش انسان متعالی و دانا و توانا در مقابله با مصائب بی شمار زندگی پر نشیب و فراز آدمی آمیخته با شور و شوق و محبت و مهربانی و گذشت و همدردی و اعتقاد راسخ به اصالت حقیقت و پایداری و ماندگاری درستی و راستی و پاکی و جوانمردی تعلیم می دهد و در آن، همه جا در نبرد زندگی، همت والای آدمی، پشتکار و شکیبایی،

خردمندی و دور اندیشی، نوع دوستی و دوری از هوسهای زیانبخش، پاکی و راستی، صداقت و یکرنگی، دوری از فریب و خدعه و دروغ و ظاهرپرستی و بی حقیقتی، راهنما و دستگیر انسان آزاده و فرزانه و پیروز و کامیافته و به مراد دل رسیده است. غلبه نهایی نور بر ظلمت، پاکی بر ناپاکی، حقیقت بر فریب، چراغ راه فرزند آدم است و جز توسل به عشق و محبت و مهر و صفا و وفا و انسانیت، در تنگنای پر غوغای حیات، گزیری و گریزی و راه گشایشی و رهایشی برای آدمیزاده نیست.

تذکره الاولیاء: عطار برای مشایخ صوفیه احترام بسیار قائل بوده و آنان را ورثه انبیاء می دانست. کتاب تذکره الاولیاء، تنها اثر منثور او، شرح احوال هفتاد و دو تن از مشایخ و بزرگان تصوف است، که برای تیمن و تبرک آنرا به نام امام جعفر صادق (ع) آغاز و به نام امام محمد باقر (ع) ختم کرده است.

حکایتی کوتاه از تذکره الاولیاء درباره با یزید بسطامی که گفته است:

”مردی پیشم آمد و پرسید: کجا می روی؟ گفتم: به حج. گفت: چه داری؟ گفتم: دوست درم. گفت: به من ده و هفت بار گرد من بگرد که حج تو این است. چنین کردم و بازگشتم!“

اسرار نامه: منظومه است عارفانه که عطار آن را با توحید شروع کرده، سپس به نعت رسول الله (ص) و معراج حضرت پرداخته و بعد در فضیلت خلفای راشدین بر هر کدام پانزده بیت سروده تا این که متن کتاب را در بیست و دو مقاله که مشتمل بر یکصد و هفتاد حکایت و تمثیل است به پایان برده است.

اسرار نامه یکی از آن کتب است که به علت عمق مطالب و شرح غوامض تصوف یکی از امهات کتب این طایفه به شمار میرود. این همان کتاب است که به قول دولتشاه سمرقندی هنگام مهاجرت بهاءالدین ولد پدر مولانا جلال الدین بلخی از خراسان و عبورش از نیشابور، عطار به پسر او که در آن وقت شاید مراحل کودکی را می گذرانید هدیه کرد. ”مولانا بهاء الدین را گفت زود باشد که این پسر تو آتش در سوختگان عالم زند.“ و مولانا در مثنوی خود از مضامین و حکایات آن بسیار استفاده کرده است. و صوفیان را نیز سال ها بلکه قرن ها یگانه انیس و راهنما بوده است خانقاهیان از برکات معانی آن استفاده ها می برده اند. تاریخ سرودن این اشعار دلکش متاسفانه معلوم نیست ولی بطوریکه از اسم آن مستفاد می شود سراینده این اشعار سعی نموده است که با بیانی شیوا و رسا حقایق تصوف را شرح کند و پرده از رخسار شاهدان معانی این مکتب عظیم بر دارد.

این کتاب به دوازده مقاله تقسیم شده و هر مقاله مخصوص است به اصلی از اصول تصوّف که به روش صوفیان برای شرح و تفسیر آن اصول در هر مقاله ای حکایات و افسانه های بسیار دلگشی آورده است و معضلات کلام این طایفه را شرح و تفسیر نموده است.

مصیبت نامه: یکی از بر جسته ترین آثار عطار است. شاید پس از منطق الطیر مهمترین منظومه او باشد و به لحاظ پختگی فکر و تنوع اندیشه ها در کمال اهمیت است و ظاهراً به لحاظ تاریخی آخرین منظومه عطار به شمار می آید.

دیوان غزلیات و قصاید: عطار نیز یکی از متداول ترین دیوانهای شعر پارسی است که از همان قرن هفتم همواره مورد علاقه و شوق دوستداران شعر عرفانی فارسی بوده است. این دیوان که چاپ های متعدد دارد مقداری از شعرهای شاعران دیگر را نیز در خود دارد و نمی توان گفت که آنچه در این دو چاپ آمده تماماً سروده عطار است. چنین می پنداریم که اگر بر اساس روش های علمی و تکیه بر قدیمی ترین نسخه های موجود و رعایت مسایل سبک شناسی تصحیح مجددی از دیوان عطار انجام شود چیزی حدود ۳۵ تا ۳۰ درصد شعرهای باقی مانده شعرهای لطیف تر و باطراوت تری خواهد بود و از انسجام معنوی و هماهنگی عرفانی بیشتری نیز برخوردار خواهد بود. دلیل این آمیختگی شعر دیگران در دیوان عطار علاوه بر مداخلت نسخه نویس ها که هر جا غزلی عارفانه و بی نام می دیده اند آن را به یکی از مشاهیر شعر عرفانی (سنائی، عطار، مولوی) نسبت می داده اند. تعدّد "عطار" های شعر فارسی است.

البته دیوان غزلیات و قصاید عطار آنگونه که شیخ خود تصریح می کند بیش از این تعداد ابیات داشته که اکنون در دست است. وی در خسر نامه چنین می گوید:

ز گفت که طبع آب زر داشت	فزون از صد قصیده هم ز بر داشت
غزل قرب هزار و قطعه هم نیز	ز هر نوعی مفصلّ بیش و کم داشت

دیدار با مولانا:

در تذکره دولت شاه سمرقندی و نفحات الانس جامی آمده که "چون بهاء الدین پدر جلال الدین محمد بلخی با پسرش و خاندان خود بر اثر رنجش از سلطان محمد خوارزمشاه شهر بلخ را به قصد سفر حج بدرود گفت در راه به نیشابور رسید و شیخ فرید الدین عطار به دیدن بهاء الدین ولد آمد و در آن وقت مولانا کوچک بود، عطار کتاب "اسرار نامه" را به او هدیه کرد و به پدرش بهاء الدین ولد گفت:

"زود باشد که این پسر تو آتش در سوختگان عالم زند و مولانا پیوسته اسرار نامه را با خود داشتی."

عمر عطار:

بیشتر تذکره نویسان بر این سخن همداستانند که او مردی دراز زندگانی بوده است، حتی طایفه ای از ایشان چون دولت‌شاه سمرقندی و جامی عمر او را صد و چهارده سال نوشته‌اند. در این که او عمری دراز یافته تردیدی نیست، ولیکن رسیدن سن او به صد و چهارده سال دور از عادت است و به سختی می‌توان باور کرد و چون عدد صد و چهارده تعداد سوره‌های قرآن است و از این جهت عددی مقدس به شمار می‌رود تذکره نویسان از باب کرامت عطار خواسته‌اند نام او را به این عدد برسانند.

اما به نظر می‌رسد سن واقعی عطار بین هفتاد تا هشتاد بوده باشد زیرا علاوه بر اینکه این سن با تاریخ تولد (۵۴۰ هجری) و وفات او (۶۱۸ هجری) مطابقت دارد خود او نیز به این موضوع اشاره کرده است:

مرگ درآورده پیش واوی صدساله را
عمر تو افکنده شب بر سر هفتاد و اند

مرگ و مقبره عطار:

از شواهد و قرائن چنین برمی‌آید که عطار به مرگ طبیعی نمرده است بلکه در سال ۶۱۸ در حمله مغول به دست یکی از آن‌ها به شهادت رسیده است.^۱
قبر عطار را دولت‌شاه در "شادیاخ" از محله‌های جنوبی نیشابور نوشته است، در همان جایی که امروز امام زاده محمد محروق و قبر حکیم عمر خیام و عطار در آنجاست.^۲

^۱ بموجب افسانه‌ها در قتل عام نیشابور عطار که پیری ضعیف بود بدست مغولی اسیر افتاد. مغول او را پیش انداخت و همراه برد. در راه مریدی شیخ را شناخت پیش آمد و از مغول درخواست کرد تا چند سیم از وی بستاند شیخ را به وی ببخشد. اما شیخ رو به مغول کرد و گفت که بهای من نه اینست. مغول نیز می‌پنداشت شیخ را به بهای گزاف از وی باز خواهند خرید نپذیرفت و همچنان با شیخ براه افتاد. در نیمه روستایی پیش آمد که خر خویش می‌راند شیخ را شناخت و از مغول درخواست تا ویرا رها کند. مغول پرسید که در ازای آن چه خواهی داد روستایی گفت یک توبره کاه اینجا شیخ رو بمغول کرد و گفت بفروش که بهای من همین است. مغول برآشفتم شمشیر کشید و در دم شیخ را هلاک کرد. اما شیخ که سرش بر خاک افتاده بود خم شد سرش را بر گردن نهاد پس در حالیکه منظومه خویش - بی سر نامه - را می‌سرود در برابر چشم حیران مغول راه خویش پیش گرفت و وقتی منظومه به پایان آورد و همانجا افتاد و جان داد.

^۲ به طوری که دولت‌شاه و دیگران ذکر کرده‌اند امیر علیشیر نوائی وزیر باتدبیر و فاضل سلطان حسین بایقرا در سال ۸۹۱ بر سر گور او امارتی ساخت و کتیبه‌ای نیز بر مرقد او نویسانده که هنوز موجود است.

مقام عطار:

به لحاظ تاریخی، شعر عطار، بعد از شعر سنائی دومین اوج شعر عرفانی^۱ فارسی و پس از عطار بلندترین قله شعر عرفانی، جلال الدین مولوی است. اگر شعر عرفانی را به منزله درختی در نظر بگیریم سنائی را باید ریشه، عطار را تنه و مولوی را شاخ و برگ آن پنداشت. مقام عطار در پیش شعرای بزرگ متصوف ایران که از پس وی آمده اند بسیار ارجمند است و غالباً آن را به بزرگی ساد کرده اند. حتی مولوی نیز از او به نیکی و تعظیم یاد کرده است:

هفت شهر عشق^۲ را عطار گشت
عطار روح بود و سنائی دو چشم او
ما هنوز اندر خم یک کوچه ایم
ما از پی سنائی عطار آمدیم

^۱ نخستین تجربه های شعر عرفانی فارسی با شاعران وابسته به مذهب محمد بن کرام (متوفی ۲۵۵) آغاز می شود. ابوذری بوزجانی که در اواخر قرن چهارم در گذشته است یکی از پیشاهنگان شعر عرفانی زبان فارسی است در اینجا قسمتی از یکی از غزلهای عرفانی او را که نخستین رگه های غزل عرفانی فارسی را در عصر فارسی نشان می دهد نقل می کنیم، که محتوی زهدیات محض است:

هر کو ز پی کام و هوا رفت زبان کرد
بسیار تهی کرد هوا صومعه ها را
مسکین تن بیچاره اسیر گنهان کرد
بس زاهد و عابد را خدام بتان کرد
کین شوخ هوا خشک لب بسته دهان کرد
بس چیره زبان را به مناجات سحر گاه

^۲ مراحل سیر و سلوک عرفانی، از آغاز پیدایش تصوف در جهان اسلام - نیمه دوم قرن دوم هجری - همواره مورد بحث عارفان و اهل سلوک بوده است، ظاهر این است که در دوران اولیه پیدایش تصوف، این مراحل و منازل، بر حسب ضرورت فرد صوفی بوده است و البته پیوسته و همراه بوده است با مسائل عملی شریعت و مراحل زهد و اعراض از دنیا. همانطوری که تصوف اسلامی به گمان بسیاری از محققین، دنباله زهد اسلامی بوده است.

در قرن چهارم که تصوف اسلامی، مراحل تکامل خویش را می پیمود، کتابهایی درباره شیوه رفتار مسلکی و عبادی صوفیان نوشته شد که می توان در زبان عربی، کتاب "التعرب" از ابوبکر بخاری کلاباذی و کتاب "اللّمع فی التصوف" از ابو نصر سراج و "رساله قشریه" از ابوالقاسم قشیری و در زبان فارسی، کتاب "کشف المحجوب" هجویری، و ترجمه و شرح کامل "التعرب"، از ابو ابراهیم مستملی بخاری را نام برد که اصول اولیه تصوف عملی و تا حدودی تصوف نظری را شرح داده اند.

مراحل تصوف و منازل سیر و سلوک، نزد هر یک از صوفیان به کمال رسیده و راه دان و راه شناس، نحوه ای خاص دارد که می توان همان گفته "الطریق الی الله یعدّد انفس خلائق" را در این باره صادق دانست. این مقامات، مراحل و منازل است که صوفی باید آنها را منزل به منزل و مرحله به مرحله، زیر نظر پیری صاحب مقام بگذراند تا به حقیقتی که متوجه آن است برسد. با توجه به عنوان این مقامات، می توان اظهار نظر کرد که تصوف قرن چهارم، صرف نظر از موارد ←

همچنین می فرماید:

آن شنیدستم من از عطار نیز
آنچه گفتم در حقیقت ای عزیز
شیخ محمود شبستری در گلشن راز می گوید:
مرا از شاعری خود نار ناید
که در صد قرن چون عطار ناید
اگرچه زین نمط صد عالم اسرار
بود یک شمه از دکان عطار
سخن های وی اندر مغز جان است
چه عطار که عطار جهان است

خدا و جهان از نظر عطار:

جهان یا عالم از نظر عرفا نشان و علامت باری تعالی هست. نشان بودن جهان از ذی نشان از حیث بیانگر بودن و آینه بودن آن است. اساساً عالم را از آن جهت "عالم" گفته اند که علامت صاحب این نظام و هستی است.

عطار می گوید: این کثرات پرده و طلسم حضرت ذاتند، آدمی چون نمی تواند با حضرت ذات روبرو شود لذا به تجلیات ذات در قالب اسما و صفات رو می آورد و چون اسما و صفات بدون ظاهر قابل درک نیستند که در اشکال گوناگون ظاهر شده و انسان بدانها مشغول می گردد. مشغولیت به

معدود، چسبیده و متصل است به شریعت و زهد اسلامی، که مقام ورع، زهد و فقر، دال بر این است. خواجه عبدالله انصاری، در کتاب صد میدان، آنها را "صد میدان" و در کتاب صد منزل آنها را "صد منزل" بر می شمارد، که البته بعضی "میدان"ها با بعضی از "منازل" متفاوت است.

عطار نیشابوری، این مراحل را بیابان ها و دره های سختی می شناسد که کسی از آن برنگشته است تا خبری برای ما بیاورد و از احوال آن راه، برای ما چیزی بگوید:

گفت: ما را هفت وادی در ره است
وانیامد در جهان زین راه، کس
چون نیامد باز، کس زین راه دور
چون شدند آن جایگه گم سر به سر
چون گذشتی هفت وادی، درگه است
نیست از فرسنگ آن آگاه کس
چون دهندت آگهی ای ناصبور؟
کی خبر بازت دهد ای بی خبر
همچنین می گوید:

نه کس از رفتگان دارد نشانی
جهانی سر، در این ره گوی راه است
نه کس دیدست زین وادی کرانی
که داند کین چه گردابی عظیم است
این هفت وادی یا به تعبیر دیگران، هفت شهر عشق، عبارتند از:

وادی طلب، عشق، معرفت، استغنا، توحید، حیرت و فقر و فنا.

ظواهر این مظاهر و ابعاد و اشکال گوناگون آنها در کمیّتها و کیفیت های مختلف آدمی را از اصل باز می دارد.

عرفا عالم را از حیث دیگر به سایه و ظل تشبیه کرده اند. می گویند: عالم سایه خداوند است، همان گونه که سایه فرع بر صاحب سایه است و این دو هیچ کدام از همدیگر جدا نمی شوند لذا هر جا موجودی هست، بیانگر وجود خدا در آنجاست.

بعضی عالم را به خیال تشبیه کرده اند. خیال بودن این عالم در سایه بودنش است زیرا سایه نبود نور، یعنی "عدم" است که ما این نحوه از عدم را به شکل سایه احساس می کنیم. حتی تخیل این سایه وابسته به نور است زیرا اگر نور نباشد سایه تخیل نمی شود.

عطار این مساله را به شکل تمثیل بیان کرده است. در تمثیل وی سیمرغ آن وجود حقیقی محض است و بقیه هر چه باشد سایه و ظل سیمرغ اند که گاهی به شکل سی مرغ و گاهی به شکل چهل مرغ و ... در می آید. عطار می گوید هر چه غیر از سیمرغ است خیال و سایه است و باید از سایه عبور کرده و به نور رسید.

هر لباسی کان به صحرا آمده است	سایه سیمرغ زیبا آمده است
گر تو را سیمرغ بنماید جمال	سایه را سیمرغ بینی بی خیال
گر همه چل مرغ و گر سی مرغ بود	چون بدیدم سایه سیمرغ بود
سایه از سیمرغ چون نبود جدا	گر جدا گوئی از او نبود روا
هر دو خود هستند با هم باز جوی	در گذر از سایه وانگه راز جوی

عطار در جای دیگر عالم را به خواب تشبیه کرده و می گوید:

با چه ماند این جهان گویم جواب	آنکه بیند آدمی چیزی به خواب
چون شود از خواب بیدار ای عزیز	حاصل خوابش نیابد هیچ چیز

دنیا از نظر عطار:

از مجنون پرسیدند از رمز عالم خلقت چیزی بگویی. شیخ در جواب مجنون تصویری از جهان می سازد که اوج غم و اندوه و بدبینی را می رساند می گوید: از خوشی های عالم سر فرو پوش که از پس یک شادی صد غم برآید. وصالی بی فراق نباشد و سوری بی ماتم. تخت نا استوار است و عمر ناپایدار. حضرت آدم یک گندم خورد و سیصد سال خون بر خاک ریخت و هدف صد بلا گردید.

اگر تو لقمه ای خواهی به شادی	محالست این که از آدم بزادی
چو او را گندم بی صد بلا نیست	ترا هم لقمه ای بی غم روا نیست

شیخ پس از این غمناکه کلامش عوض می شود، از شادی های آخرت خبر می دهد و می گوید: ای عزیز اگر بیدار شوی از شادی های بسیار باخبر خواهی شد و تمامی اندوه و درد این جهانیت به شادی بدل خواهد شد. خار با گل همراه است و درد با درمان. اگر امروز درمان دردت ناپیداست، هنگامی که مرگت فرا رسید، در برابر هر درد و رنج و غمی که در اینجا تحمل کردی، شادی خواهی یافت. پس ای مرد درویش ناخوشدل مباش.

زهی لذت که نقد آن جهانست همه لذت علی الاطلاق آنست

شیخ به شادی های زندگی اُخروی بشارت می دهد، اما جهان را بد می بیند و زندگی را بدتر. با اینکه از عدم آگاهی ما به عالم پس از مرگ بسیار سخن می گوید، ولی ناگواری های حیات امروز را در قبال شادمانی های حیات اُخروی هیچ می شمارد و رنج دنیا را خسران دین و ترک آن را تحصیل دین. او می گوید: چیزی از این دنیا چیزی جز ایمان و باورهای دینی پاکت با خود بدان جهان نخواهی برد. گور تنگ و تاریک و پل صراط جای نیکویی است. هر چند کسی از حال رفتگان نشانی و خبری ندارد. و کرانی از آن وادی ندیده است و نمی داند خلقی رفته زیر خاک چون اند.

کس نامد از آن جهان که پرسم از وی کس احوال مسافران دنیا چون است

رفتند یکان یکان فراز آمدگان کس می ندهد نشان ز باز آمدگان

پیر ما در لباس فقر و بی نیازی به امور دنیوی اشتغال داشت و با داشتن ثروت و تمکّن مالی، متاع دنیا را به جویی نمی خرید و آن را ناچیز می گرفت و ترک تعلّقات اسباب و وسایل دنیا را می آموخت او مردم را به فقر مال و منال دعوت نمی کرد، بلکه به عدم دلبستگی به آن می خواند. این عارف دردمند دنیا را چون سرابی می بیند که نه از کاخ های بلند آن دلشاد و نه از کوخ های ویران آن ناخشنود و دلتنگ است. می گوید: آن ها که از سر فقر آگاه اند.

از ملک ظاهر می گذرند و پی الفقر فخری می روند و به این حدیث از امام جعفر صادق (علیه السلام) اشاره می کند: "دنیا ویرانه ای است و از آن ویرانتر دلی است که معموری دنیا گزیند تا در مسند آن جای گیرد."

فهرست منابع و مآخذ:

- ۱- شرح کامل منطق الطیر، تصحیح اصغر برزی، چاپ دوم، مهر ۷۴، انتشارات اعظم بناب
- ۲- سایه سیمرغ، احمد اقتداری، چاپ اول، ۸۲، انتشارات قطره
- ۳- سایه در خورشید، محمد عزیزی و دکتر رضا اشرف زاده، چاپ اول، شهریور ۷۳، انتشارات آفرینش
- ۴- زبور پارسی، محمدرضا شفیعی کدکنی، چاپ اول، بهار ۷۸، انتشارات آگاه
- ۵- منطق الطیر، تصحیح دکتر محمد جواد مشکور، چاپ ششم، ۷۷، انتشارات الهام
- ۶- اسرارنامه، ویرایش احمد ابراهیمی، چاپ اول، ۷۶، انتشارات صیفی علিশاه
- ۷- جهان بینی عطار، دکتر پوران شجیعی، چاپ اول، بهمن ۷۳، انتشارات ویرایش
- ۸- دیوان عطار نیشابوری، چاپ سوم، پائیز ۶۲، انتشارات جاویدان
- ۹- اندیشه عطار، قادر فاضلی، چاپ اول، ۷۴، انتشارات طلایه
- ۱۰- فرهنگ فارسی معین

